جلسه 67- 1309

**دو‌شنبه - 13/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

ادامه اشکال شیخ بر فاضل نراقی

بحث راجع به اشکال فاضل نراقی بود بر استصحاب در شبهات حکمیه، که استصحاب بقاء مجعول معارض هست با استصحاب عدم جعل زائد.

ایشان هر چند در ابتداء عبارتشان اسمی از استصحاب عدم جعل زائد نبرده اند، فرموده اند استصحاب بقاء وجوب جلوس الی بعد الزوال معارض هست با استصحاب عدم وجوب الجلوس بعد الزوال، ولذا به ایشان اشکال شد در کلام مرحوم شیخ، که اگر زمان ظرف باشد برای حکم کما هو الظاهر، پس وجوب جلوس بعد الزوال فرد آخری از وجوب جلوس نیست، بلکه همان وجوب جلوس است که قبل از زوال موجود بود، پس آن عدم وجوب جلوس ازلا نقض شد مبدل شد به وجوب جلوس، شک در استمرار این وجوب جلوس داریم، بله اگر زمان قید باشد برای حکم یعنی وجوب جلوس بعد از زوال یک فرد آخری باشد از حکم غیر از وجوب جلوس قبل الزوال طبیعی است که این استصحاب جاری نیست، مرحوم شیخ این عبارت فاضل نراقی را ملاحظه کرده و اشکال کرده است.

اما فاضل نراقی در مثال بعدی که می زند بیشتر مقصودش را واضح کرده است، گفته بعد از خروج مذی استصحاب بقاء طهارت جاری است برای کسی که قبلا وضوء داشت ثم خرج منه المذی، ولی این معارض هست با استصحاب عدم جعل سببیت وضوء برای طهارت بعد المذی، کانه می خواهد بین استصحاب بقاء مجعول و استصحاب عدم جعل زائد تعارض بیاندازد.

جواب از اشکال شیخ

ولذا اشکال مرحوم شیخ به ایشان دیگر وارد نیست، شیخ فرمود شما که استصحاب می کنید عدم وجوب جلوس بعد الزوال را، بعد الزوال را قید حکم می گیرید و این استصحاب دوم را جاری می کنید، در حالی که زمان ظرف حکم است ولذا دیگر این اشکال وارد نیست، چون:

اولا: مرحوم فاضل نراقی ممکن است جواب بدهد بگوید که ما همان قضیه انشائیه ای را که زمان در او ظرف است و نه قید دو نوع می توانیم لحاظ کنیم: یک بار به عنوان قانون و مفاد کان تامه، که در شرع این قانون هست که الجلوس واجب من طلوع الشمس، این من طلوع الشمس بلا اشکال ظرف است، نمی دانیم شارع زمان را که ظرف قرار داده است گفته است من طلوع الشمس الی زوال الشمس، یا گفته است من طلوع الشمس الی غروب الشمس، پس این قضیه انشائیه و این قانون مولا مردد است بین اینکه یک قانون مضیقی باشد که الجلوس واجب من طلوع الشمس الی زوال الشمس، و ممکن هم هست که یک قانون موسعی باشد که الجلوس واجب من طلوع الشمس الی غروب الشمس، ما این قانون را بما هو قانونٌ و مجعول انشائیٌّ لحاظ می کنیم، می گوئیم ما شک داریم در این قانون دوم که الجلوس واجب من طلوع الشمس الی غروب الشمس، ما در این قانون شک داریم این قانون یک زمانی قبل از اسلام نبود بعد از اسلام شک می کنیم که این قانون موجود شد یا نه، استصحاب عدم وجود این قانون را جاری می کنیم می شود استصحاب عدم جعل زائد، و این معارضه می کند با این وجوبی که ما آن را وصف جلوس می دانیم و به عنوان کان ناقصه می بینیم، می گوئیم: الجلوس کان واجبا، دیگر در این صورت ما این قانون را به مفاد کان تامه بررسی نمی کنیم که یک زمانی نبود بد شک داریم در وجود آن، واجب بودن را به عنوان وصف جلوس میی بینیم می گوئیم جلوس واجب بود قبل الزوال، استصحاب می گوید هنوز جلوس واجب است ولو بعد الزوال و قبل از غروب شمس، می شود استصحاب بقاء مجعول، ما در هر دو حالت زمان را ظرف می گیریم، منتها یک وقت نگاه می کنیم به این حکم به عنوان وصفی از اوصاف موضوع یا متعلق، ویک وقت خود این قضیه انشائیه را به نحو مفاد کان تامه می بینیم که با انشاء آن در اسلام حادث شد این قانون و شک می کنیم در گستردگی قانون، استصحاب می کنیم عدم قانون گسترده و موسع را، ونیز می شود ما استصحاب را در عدم عملیة الجعل جاری کنیم، بگوئیم این حکم کون الجلوس واجبا من طلوع الشمس الی غروب الشمس یک زمانی جعل نشده بود استصحاب می گوید هنوز جعل نشده است، ولذا این اشکال مرحوم شیخ وارد نخواهد بود. هذا اولا.

{سؤال...جواب: استصحاب قانون در موارد شک در نسخ معنا دارد و شما شک در نسخ ندارید بلکه شک در سعه و ضیق قانون دارید اصل عدم قانون موسع است، اما استصحاب بقاء حکم تنها در صورتی معنا دارد که حکم را وصفی از اوصاف موضوع ببینید مثلا بگوئید که وطئ الزوجة کان حراما حال حیضها، حرام بودن را وصف ببینید برای وطئ الزوجة، بعد شک می کنید که آیا این وصف بعد از انقطاع دم حیض باقی است برای وطئ الزوجة، استصحاب می کنید بقاء این وصف حرام بودن را برای وطئ الزوجة، این می شود استصحاب بقاء مجعول، واینکه مرحوم آقای خوئی فرمود در اینجا استصحاب جاری نیست لقصور المقتضی چون استصحاب کلی قسم ثالث می شود، آن حرمتی که برای وطئ حال خروج دم الحیض بود غیر از آن حرمتی است که برای وطئ این زوجه بعد از انقطاع دم حیض و قبل از انقطاع است چون حکم انحلالی است، این بحثی است که باید بعدا بکنیم، و اجمالا جواب فرمایش ایشان است که: وقتی که جعل واحد بود عرفا، یعنی یک قانون بود که وطئ الزوجة حرام، نمی دانیم وطئ الزوجة حرام من حین حیضها الی زمان انقطاع حیضها، یا وطئ الزوجة حرام من حین حیضها الی زمان اغتسالها، عرف دیگر لحاظ نمی کند که این حکم انحلال دارد در عالم ثبوت و عالم مجعول، بلکه نگاه می کند به وحدت جعل، می گوید همان حرمت وطئ زوجه را که قبلا بود در حال حیض احتمال می دهم هنوز مستمر و باقی باشد، وتفصیل الکلام فی المستقبل انشاء الله}.

پس جواب اول به اشکال شیخ بر فاضل نراقی این شد که ما استصحاب عدم را در عالم مجعول جاری نمی کنیم، ما استصحاب را در عالم جعل جاری می کنیم وزمان را ظرف می گیریم برای حکم، همانی که شما فرمودید که وطئ الزوجة حرام حال حیضها که زمان ظرف است، یا الماء نجس حال تغیره که زمان ظرف است، ما همین حکمی که زمان برای او ظرف است را دو جور می توانیم لحاظ کنیم: یکی اینکه نجس بودن را وصف ماء بگیریم که یحدث بحدوث التغیر، بگوئیم این نجس بودن آب شک داریم بعد از زوال تغیر از بین رفت یا باقی است، و می توانیم نگاه کنیم به عالم جعل، یعنی به عنوان یک قانون به نحو مفاد کان تامه، بگوئیم این قانون الماء نجس من زمان تغیره الی زمان اتصاله بماء الکر که شامل زمان زوال تغیر هم می شود که تغیرش زائل شده ولی هنوز متصل به ماء کر نشده است، ما می گوئیم همین قانون یک زمانی در اسلام نبود استصحاب می کنیم که این قانون امروز هم در اسلام نیست، ما قانونی نداریم که بگوید الماء نجس فی زمان زوال تغیره، نه بالخصوص همچنین قانونی داریم و نه قانون مطلقی داریم که شامل آن بشود، این می شود استصحاب عدم جعل.

اشکال امام قده بر فاضل نراقی و دفع آن با همین جواب اول

ولذا اینکه امام قدس سره اشکال مرحوم شیخ را پذیرفته اند، فرموده اند خوب مرحوم شیخ درست می گوید، در همان مثال جلوس که مرحوم شیخ مثال زده اند تبعا للفاضل العراقی اشکال شیخ وارد است، اگر این مستصحب الوجود و مستحصب العدم شما،(که از یک طرف مستصحب الوجود فرض می کنید وجوب جلوس قبل الزوال مستصحب الوجود است، استصحاب می کنید وجود آن را الی ما بعد الزوال، و یک مستصحب العدمی فرض می کند می گوئید عدم وجوب جلوس بعد از زوال) اگر اینها یک چیزند، که معقول نیست که یک چیز هم حالت سابقه اش وجودی باشد و هم حالت سابقه اش عدمی باشد، و اگر دو چیزند خوب معنایش این است که شما استصحاب کردید عدم وجوب جلوسی را که بعد الزوال قید آن باشد، خوب باشد این استصحاب را جاری کنید، دو چیزند، وجوب جلوسی که زمان در او قید است استصحاب عدم دارد، تنافی ندارد با آن استصحاب بقاء وجوب جلوس به نحو مطلق که زمان در او ظرف است و شامل بعد الزوال هم می شود، مگر با هم تنافی دارند؟ هر دو با هم جاری بشوند ما مشکلی نداریم چرا تعارض بکنند، پس اگر یک مستصحب است معنا ندارد که هم استصحاب وجود داشته باشد و هم استصحاب عدم، واگر دو مستصحب داریم خوب هر دو استصحابشان جاری بشود ما مشکلی نداریم، چرا با هم تعارض کنند؟ استصحاب بقاء وجوب جلوس الی ما بعد الزوال جاری شود اثبات کند وجوب جلوس مطلق را که زمان در او قید نیست، از طرف دیگر هم استصحاب جاری کنید نفی کند وجوب جلوس مقید را که زمان بعد الزوال در او قید است، با هم تعارضی ندارند.

اقول: خوب این فرمایش امام قدس سره هم ممکن است با این جواب اول ما جواب داده بشود، که آقا راجع به حکم واحد که زمان در او ظرف است، منتها این حکم واحد یک عالم جعل دارد و یک عالم مجعول، یعنی این قانون را عرف تارة لحاظ می کند به نحو کان تامه، می گوید هذا القانون لم یکن موجودا ثم وجد بعد تشریع الاسلام، وبرای این قانون وجود اعتباری قائل است مادامی که نسخ نشده است، ویک وقت لحاظ می کند حکم در این قانون را وصفی از اصاف موضوع که با وجود موضوع حادث می شود و با بقاء موضوع باقی می ماند، که این هم یک وجود اعتباری است، یعنی الماء نجس فی زمان تغیره به عنوان یک قانون که مآلش به قضیه شرطیه است که اذا تغیر الماء تنجس، همین الآن در اسلام هست ولو در عالم هیچ آبی متغیر نشود، ما به عنوان یک قانون می گوئیم این قانون در اسلام فرض کنید در سال دوم هجری تشریع شد و این قانون تاکنون نسخ نشده است، آنوقت به این لحاظ شک می کنیم که این قانون چطور بود، آیا قانون این بود که الماء نجس فی زمان تغیره بالفعل، یا قانون موسع بود که الماء نجس من زمان حدوث تغیره الی ان یتصل بالکر سواء زال تغیره ام لا، خوب این قانون دوم قانون موسع است، شک داریم در این قانون موسع استصحاب عدم قانون موسع جاری می کنیم.

یک وقت این نجس بودن را وصف آب می بینیم، می گوئیم آب هنگامی که تغیر پیدا کرد نجس می شود، نجس بودن را وصفی می گیریم از اوصاف آب بعد تغیره، شک می کنیم این نجس بودن که یکی از اوصاف آب هست آیا بعد از زوال تغیر باقی است، اینجا دیگر مفاد قانون را به نحو مفاد کان تامه نمی بینیم، بلکه حکم را به نحو مفاد کان ناقصه ثابت می بینیم برای موضوع.

وان شئت قلت: در این استصحاب بقاء مجعول موضوع اسمِ کان ناقصه است، کان الماء نجسا حال تغیره، ولکن در استصحاب عدم جعل زائد موضوع شرع و شارع است، می گوئیم لم یجعل الشارع هذا القانون فی زمان، بعد شک می کنیم که هل جعل الشارع هذا القانون الموسع ام لا، استصحاب می کنیم عدم جعل قانون موسع را.

{سؤال...جواب: استصحاب می کنیم عدم قانونی را که مفادش این است که الماء نجس فی زمان زوال تغیره، همچنین قانونی که مفادش این باشد بالعموم او بالخصوص ما یک زمانی نداشتیم استصحاب می گوید امروز هم نداریم، چون قانون حادث است قبل از اسلام که هیچ قانونی نبود حتی نجس بودن ماء متغیر بالفعل هم در قانون اسلام نبود بعد حادث شد}.

ثانیا: جواب دومی که به مرحوم شیخ می توانیم بدهیم و دیروز هم اشاره کردیم، این است که حتی در جائی که ما جعل و مجعول نداریم، مثل بغض مولا، حب مولا، ما به نظرمان این تعارض که فاضل نراقی گفت قابل تصویر است، ولو جعل ومجعول اعتباری نداریم، اما می گوئیم در همان مثال وطئ الزوجة یک وقت لحاظ می کنیم می گوئیم وطئ الزوجة کان مبغوضا حین حیضها فلا یزال مبغوضا بعد انقطاع حیضها، این می شود استصحابی بر وزان استصحاب مجعول، این معارضه می کند با این استصحاب که وطئ الزوجة فی حال انقطاع حیضها لم یکن مبغوضا للمولا سابقا، مولا (حالا مولای عرفی فرض کنید نه مولای حقیقی جل وعلا، که بحث حدوث وقدم بغض حق تعالی باید اصلا معنا شود)، مولای عرفی یک زمانی بغض نداشت نسبت به وطئ عبید زوجه شان را در زمان انقطاع دم حیض، وطئ الزوجة فی زمان انقطاع حیضها لم یکن مبغوضا للمولا فی الزمان السابق والآن کما کان، ما دو نوع استصحاب کردیم، استصحاب اول زمان در قضیه مستصحبه ما ظرف بود، در استصحاب دوم در قضیه مستصحبه زمان را قید لحاظ کردیم، گفتیم از یک طرف وطئ الزوجة کان مبغوضا للمولا فی زمان حیضها، استصحاب کردیم که وطئ الزوجة لایزال مبغوضا للمولا حال انقطاع حیضها، زمان را ظرف لحاظ کردیم در این استصحاب، در استصحاب دوم که معارض این هست زمان را قید مستصحب قرار دادیم، گفتیم وطئ الزوجة فی زمان انقطاع حیضها لم یکن مکروها للمولا سابقا والآن کما کان.

مرحوم شیخ فرمود اگر زمان ظرف است شما چه کاره بودید که زمان را قید قرار دادید برای حکم شرعی؟

جواب این است که ما که نگفتیم در جعل شارع زمان قید است، بلکه ما گفتیم حکم مطلق شامل جمیع احوال طبیعت می شود، اگر شارع بگوید وطئ الزوجة حرام من زمان حیضها الی زمان اغتسالها، زمان را ظرف قرار بدهد در عالم جعل و عالم لحاظ، مگر نمی شود که من مکلف ادعا کنم بگویم وطئ الزوجة فی اول یوم حیضها حرام و مبغوض للمولا، وطئ الزوجة فی ثانی یوم حیضها حرام و مبغوض للمولا، درست است که اطلاق رفض القیود است به لحاظ عالم جعل، اما انطباقش بر جمیع قیود قهری است، من نمی گویم که در جعل مولا زمان قید اخذ شده است، بلکه من می گویم که وطئ الزوجة فی حال انقطاع حیضها این اگر فی علم الله حرام باشد مبغوض مولاست، ولی استصحاب عدم دارد، یک زمانی مبغوض مولا نبود استصحاب می گوید الآن هم مبغوض مولا نیست.

و در فرض شک این به درد ما می خورد، شارع در عالم لحاظ زمان را قید قرار نداد بلکه ظرف قرار داد گفت وطئ الزوجة حرام و مبغوض من زمان حیضها، این دلیل نمی شود که من در مقام استصحاب غلط باشد که بیایم بگویم وطئ الزوجة فی حال حیضها حرام و مبغوض، بعد بگویم وطئ الزوجة فی حال انقطاع حیضها لا ادری هل هو حرام و مبغوض ام لا، استصحاب کنم عدم آن را.

ولذا عرفا مناقضه در مؤدی است از یک طرف استصحاب بگوید وطئ الزوجة کان حراما و مبغوضا فی زمان حیضها فلایزال مبغوضا و حراما فی زمان انقطاع حیضها، از آن طرف استصحاب بگوید وطئ الزوجة فی حال انقطاع حیضها لیس بمبغوض و حرام استصحابا، وفرض این است که در این استصحاب دوم به شارع نسبت نمی دهیم که زمان قید است برای حکم، ما که کاری به این نداریم که شارع در لحاظش زمان را قید حکم قرار داد، ابدا همچنین ادعایی نمی کنیم، ما می گوئیم وطئ الزوجة فی حال انقطاع حیضها لم یکن مکروها للمولی فی زمان، استصحاب می کنیم که هنوز مکروه نیست، و این دو استصحاب تناقض در مؤدی دارند عرفا، وبخاطر تناقض در مؤدی تعارض می کنند.

این راجع به اشکال اول که اشکال مرحوم شیخ بود.

اشکال دوم از محقق نائینی بر فاضل نراقی:

فرموده اند که استصحاب عدم الجعل برای نفی مجعول این اصل مثبت است، استصحاب می کنید عدم جعل نجاست را برای مائی که زال تغیره، نتیجه می گیرید که پس مائی که زال تغیره نجس نیست، این اصل مثبت است، چه مرادمان از استصحاب عدم الجعل عدم عملیة الجعل باشد و چه مرادمان از استصحاب عدم الجعل عدم مجعول انشائی و عدم قضیه انشائیه باشد.

اما اگر مرادمان از استصحاب عدم الجعل استصحاب عدم عملیة الجعل باشد، گفته شده که آقا عملیة الجعل علت حکم است، علت نجس بودن ماء متغیر عملیة الانشاء المولا و جعله هست، استصحاب عدم علت برای نفی معلول این از اوضح انحاء اصل مثبت است، استصحاب بکنیم که ما در این چراغ نفت نریختیم، همان نفت کمی که صبح در این چراغ بود همان نفت کم بود، استصحاب می گوید نفت دیگری در این چراغ نریختیم، آیا پس این چراغ خاموش شد؟ از صبح روشن بود خوب آن نفتی که در این چراغ بود ده دقیقه هم روشنائی چراغ دوام نمی آورد با آن مگر یک کسی بیاید نفت اضافه بریزد، استصحاب عدم نفت اضافی برای اینکه اثبات کند که این چراغ خاموش شده است آیا این اصل مثبت نیست؟ اصل مثبت است دیگر، استصحاب عدم علت است برای اثبات انتفاء معلول، پس این می شود اصل مثبت.

وهمینطور اگر بگوئیم استصحاب عدم الجعل یعنی استصحاب عدم قضیه انشائیه، این هم اصل مثبت است.

مرحوم نائینی برای توضیح اصل مثبت بودن آن فرموده است که: اثر مطلوب اگر بر حکم انشائی بار می شد خوب شما می گفتید ما استصحاب می کنیم عدم حکم انشائی را، استصحاب می کنیم عدم قضیه انشائیه را، هیچ چیزی را هم نمی خواهیم اثبات کنیم، فقط می خواهیم بگوئیم این قضیه انشائیه نبود پس اثر ندارد، اما چه کنیم که هر اثری که شما فرض کنید مترتب است بر حکم فعلی، مثلا وجوب اطاعت مترتب است بر حکم فعلی، المستطیع یحج، آقا راه بسته است مستطیع نیستیم ولو به لحاظ تخلیه سرب، وقتی حج وجوب فعلی نداشت چون موضوعش بالفعل موجود نیست، وجوب اطاعت ندارد و منجزیت ندارد، منجزیت و معذریت و وجوب اطاعت و حرمت معصیت اینها از آثار حکم فعلی است، السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما، آقا شمشیر را دست گرفته دارد توی خیابانها راه می رود، می گوئیم این چه کاری است، می گوید آیه می گوید السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما، می گویند خوب اول سارقش موجود بشود بعد وجوب ید سارق فعلی می شود و تو هم برو دنبال اطاعتش، حکم انشائی که اطاعت ندارد، این به لحاظ آثار عقلیه.

پس وجوب اطاعت وحرمت معصیت و معذریت و منجزیت از آثار حکم فعلی اند نه از آثار قضیه شرطیه انشائیه که هنوز فعلی نشده است.

آثار شرعیه هم همینطور است، لاتصل فی ثوب نجس، باید یک ثوبی ملاقی دم بشود بالفعل، نجس بشود بالفعل، تا بشود موضوع برای لاتصل فیه، شارع گفته اذا لاقی ثوبک دما یتنجس، خوب فرموده، اما ثوب من که ملاقی دم نیست، باید نجس فعلی بشود تا بگوئیم لاتصل فیه.

پس آثار عقلیه وشرعیه بر حکم فعلی بار می شود، علم به حکم انشائی اثر ندارد فضلا عن استصحاب وجوده او استصحاب عدمه.

شما می گوئید که: خوب ما دور می زنیم، استصحاب می کنیم عدم حکم انشائی موسّع را یعنی عدم حکم انشائی زائد را، عدم حکم انشائی به اینکه الماء نجس بعد زوال تغیره، نتیجه می گیریم که هذا الماء الذی زال تغیره لیس بنجس.

محقق نائینی می گوید: خوب این اصل مثبت است، چون قضیه انشائیه کبری است، بعد از اینکه صغرایش موجود شد نتیجه که حکم فعلی است مترتب می شود، ترتب نتیجه بر وجود کبری وصغری ترتب عقلی و لازم عقلی است دیگر، اثر شرعی که نیست، ولذا می شود اصل مثبت.

این اشکال اشکال مهمی است که بسیاری از بزرگان تسلیم این اشکال شده اند.

اشکال السید الخوئی نقضا و حلا علی المحقق النائینی

آقای خوی یک نقض کرده و یک حل، سریع عرض کنم تأمل بفرمائید:

اما النقض: نقض کرده به استصحاب بقاء جعل، گفته جناب استاد! موارد شک در نسخ، اجماع داریم که استصحاب می کنیم بقاء جعل را، ما نمی دانیم شارع السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما را در عصر غیبت نسخ کرد یا نکرد، شاید در عصر غیبت نسخ کرده است، خوب استصحاب بقاء جعل و عدم نسخ را همه جاری کرده اند بالاجماع، اگر استصحابِ در مرحله حکم انشائی اثر ندارد و اصل مثبت است پس چجور استصحاب می کنید بقاء حکم انشائی را و بقاء جعل را در موارد شک در نسخ، همانطور که استصحاب بقاء جعل می کنید و بعد از تحقق موضوع اثر دارد، استصحاب عدم حکم انشائی هم اثر دارد، چه فرقی می کند، هذا هو النقض.

اما الحل: فرموده است که حکم انشائی عین حکم فعلی است، هو هو، دو چیز نیستند، الجعل بمعنی الحکم الانشائی هو المجعول، آقا همان حکم انشائی است که بعد از وجود موضوع نامش می شود حکم فعلی، همان است، لازم و ملزوم نیستند.

تأمل بفرمائید، این اشکال امام هم در نظرتان باشد که اگر یک چیزند چه جور می شود که دو تا استصحاب متضاد دارند؟ این را هم تأمل بفرمائید انشاء الله روز چهارشنبه بررسی می کنیم.